

گیسو فغفوری

# سرگذشت سینما در ایران

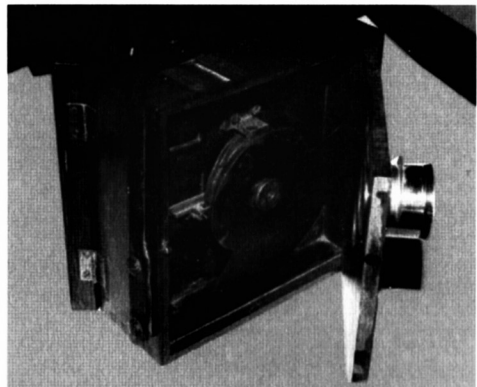
۷	پاریس؛ بلوار کاپوسی	فصل اول
۱۳	اولین دوربین فیلم برداری در تهران	فصل دوم
۱۷	اولین سینماهای تهران	فصل سوم
۲۵	اولین فیلم‌های ایرانی	فصل چهارم
۳۳	رونق فیلمفارسی	فصل پنجم
۴۱	تولد سینمای متفاوت	فصل ششم
۴۹	سینمای بزنبزن و سینمای سیاسی	فصل هفتم
۶۱	سینمای سرگردان	فصل هشتم
۶۹	سینمایی دیگر	فصل نهم
۷۹	تولد دوباره	فصل دهم
۹۱	درخشش نسل جنگ	فصل یازدهم
۱۰۱	تنوع	فصل دوازدهم
۱۱۸	منابع و مراجع	

## پاریس؛ بلوار کاپوسی

مردم روی صندلی نشسته بودند تا چیزی را ببینند که تا به حال ندیده بودند. صدای قطار بلند شد و ناگهان قطار با سرعت پیش آمد. تتق تتق تتق، تتق تتق تتق. صدای بوق قطار که در سالن پیچید، مردم هراسان از صندلی‌های‌شان بلند شدند و حتی بعضی‌های‌شان فرار کردند. برادران لومیر برای مردم توضیح می‌دادند که این اتفاق روی پرده رخ می‌دهد و واقعی نیست. قطار در پرده‌ی سینما جلو می‌آید، این‌جا خبری از قطار نیست. این‌هم مانند عکاسی است و فرقی با عکاسی در حرکت آن است. آن‌ها عکس را می‌شناختند و در آن روزگار در برخی از شهرها عکاس‌های زیادی بودند و بسیاری از مردم عکس گرفته بودند، اما عکس ثابت بود. عکس لحظه‌ی کوتاهی را ثبت می‌کرد و ثابت نگه می‌داشت.

اولین روزی که برادران لومیر تصمیم گرفتند اختراع خود را به مردم معرفی کنند، خبر در شهر پیچید که برادران لومیر دستگاهی ساخته‌اند که حرکت را نشان می‌دهد. در بلوار کاپوسی شهر پاریس، کافه‌ای بود به نام "گرانده کافه". گراند کافه آن روز شلوغ‌تر از همیشه بود. مردم از سر و کول هم بالا می‌رفتند. برادران لومیر برای معرفی دستگاه، این کافه را انتخاب کرده بودند. آن‌ها نام دستگاه‌شان را گذاشته بودند "سینماتوگراف". سینماتوگرافی که لومیرها ساخته بودند، هم دوربین فیلم‌برداری بود و هم وسیله‌ای برای نمایش فیلم.

همیشه وقتی حرفی از مخترعان سینما به میان می‌آید، این سؤال مطرح می‌شود که آیا اگر عکاسی پیشرفت نمی‌کرد، باز هم سینما اختراع می‌شد؟ دوربین‌های عکاسی هم



دوربین لومیر

اول خیلی ابتدایی بودند اما رفته رفته کامل تر شدند. هم دوربین‌ها کامل تر شدند، هم چاپ عکس پیشرفت کرد و هم نحوه‌ی کار با دوربین. فکرهای آدم‌های مختلف، عکاسی را کامل تر کرد و برادران لومیر از این پیشرفت‌ها استفاده کردند تا دستگاه خود را بسازند. وقتی برادران لومیر دستگاه خود را به کار انداختند، کسی نمی‌دانست که در مدتی کوتاه این دستگاه به همه‌جای دنیا خواهد رفت و به یکی از رؤیاهای مردم جهان تبدیل خواهد شد. آن روز، یکی از روزهای سال ۱۹۸۵ میلادی بود، یعنی سال ۱۲۷۴ شمسی. برادران لومیر از چند صحنه فیلم‌برداری کردند؛ صحنه‌هایی مانند ورود قطار به ایستگاه، غذا دادن به کودک، خروج کارگران از کارخانه و باغبان آبپاشی شده. برادران لومیر دستگاه خود را به کار می‌انداختند و این طرف و آن طرف فیلم‌هایی را که گرفته بودند، نمایش می‌دادند و از همه‌ی فیلم‌ها جالب‌تر، ورود قطار به ایستگاه بود. مردم با دیدن قطاری که به طرفشان می‌آمد، هراسان پا به فرار می‌گذاشتند.

## مردم از این دستگاه خسته می‌شوند

آن روزها کسی فکر نمی‌کرد که این دستگاه به این سرعت پیشرفت کند و در تمام دنیا مورد استفاده قرار بگیرد. حتی پدر لومیرها هم فکر نمی‌کرد که کار دو پسرش این قدر بگیرد. وقتی برای دستگاه لومیرها مشتری خوبی پیدا شد که پول خوبی بابت آن‌ها می‌پرداخت، پدر لومیرها به آن مشتری پولدار گفت خیلی زود مردم از این دستگاه خسته می‌شوند. او فکر نمی‌کرد که این دستگاه در مدتی کوتاه آن قدر تغییر

خواهد کرد که جهان را تسخیر کند.

خریدار دوربین لومیرها که گوش به تبلیغات منفی پدر آن‌ها نداد و با پولی زیاد دستگاه لومیرها را خرید، فکر تازه‌ای در سر داشت. تا آن روز لومیرها از یک نما فیلم می‌گرفتند، اما "ژرژ مهلیس" که با تئاتر آشنا بود، از پرده‌های مختلف یک نمایش فیلم‌برداری کرد و آن‌ها را پشت سرهم نمایش داد و به این صورت گامی بزرگ برای رسیدن به سینمای امروزی برداشته شد.

اختراع برادران لومیر در مدتی کوتاه توسط علاقه‌مندان کامل تر شد و هر روز کسانی با فکرهایی تازه دستگاه ساده‌ی آن‌ها را کامل تر می‌کردند. اولین فیلم‌هایی که آن‌ها گرفته‌اند، همه فیلم مستند هستند. رفته رفته پای قصه و داستان هم به فیلم‌ها باز شد و اولین گام‌های سینمای داستانی برداشته شد، سینمایی که بعدها به آن کارخانه‌ی رؤیاسازی گفتند. حالا دیگر سینما کارش نمایش دادن واقعیت‌ها نبود، بلکه خودش واقعیت‌های جدیدی می‌ساخت.

بعد از "ژرژ مهلیس" مردی به نام "ادوین اس پورتر"، قدم بزرگ‌تری برداشت. او فیلم‌های "زندگی آتش‌نشان آمریکایی" و "سرقت بزرگ قطار" را ساخت که دیگر فیلم‌برداری از تئاتر نبود، بلکه خود داستان مستقلی داشت. او به جای فیلم‌برداری از پرده‌های مختلف نمایشی که در حال اجرا بود، خود داستان را به نماهای مختلف تقسیم کرد و بعد، با استفاده از "تدوین"، فیلم را به نمایش گذاشت.

به این ترتیب، تولد سینما با استفاده از امکانات عکاسی ممکن شد. بعد با کمک تئاتر کامل تر شد و بعد هنرهای دیگری چون ادبیات، موسیقی و... به کمکش آمدند و آن را کامل تر کردند.



برادران لومیر

## میرزا ابراهیم در پاریس

همین طور وقتی می‌خواهیم از اختراع سینما حرف بزنیم، باید یادی بکنیم از "پاریس" پایتخت فرانسه، وقتی می‌خواهیم از ورود سینما به ایران حرف بزنیم، باز هم ناچاریم یادی بکنیم از پاریس. میرزا ابراهیم سال‌ها پیش از این که برادران لومیر دستگاه خود را اختراع کنند، وقتی ۱۴ ساله بود سر از پاریس درآورد. میرزا ابراهیم پسر "احمد صنیع‌السلطنه" عکاس دربار ناصرالدین شاه بود. احمد آقا که در دربار بود، اوصاف فرنگستان را شنیده بود و به سرش زده بود که هرطور شده سری به فرنگ بزنند، اما چه‌طوری؟ آن روزها مثل حالا نبود که آدم اگر پول داشته باشد، بلیت هواپیما بخرد و برود فرنگ. او باید از شاه اجازه می‌گرفت و شال و کلاه می‌کرد و چند ماهی توی راه می‌بود تا می‌رسید مثلاً به پاریس که آن روزها در ایران خیلی معروف بود. ناصرالدین شاه کسی نبود که اجازه‌ی چنین سفری را بدهد و "احمد صنیع‌السلطنه" هم نمی‌توانست از خیر این سفر بگذرد و آخرش هم ناچار شد بدون اجازه‌ی شاه شال و کلاه کند و برود پاریس. ناصرالدین شاه از این کار صنیع‌السلطنه خیلی خشمگین شد. صنیع‌السلطنه که از خشم شاه می‌ترسید، ۱۰ سال در پاریس ماند تا شاه او را بخشید.

صنیع‌السلطنه آرزوهای زیادی در سر داشت، اما بعضی کارها از سن و سالش گذشته بود و حالا میرزا ابراهیم نوجوان می‌توانست آرزوهای پدر را برآورده کند. میرزا ابراهیم در پاریس به تحصیل عکاسی و گراورسازی و عکاسی روی چینی مشغول شد. حالا شما فرض کنید در پاریس آن سال‌ها که هنوز



زرز مهلیس

این قدر بزرگ نشده بود و در حرفه‌ای مثل عکاسی که هنوز این قدر فراگیر نشده بود و هرکس دوربین دیجیتالی دستش نمی‌گرفت تا عکاسی کند، آیا ممکن نبود که میرزا ابراهیم و برادران لومیر در جایی به هم رسیده باشند؟ مثلاً در نمایشگاه عکسی، در کلاس درس یا در جای دیگری؟ البته اگر به هم رسیده باشند هم که فایده‌ای ندارد، چون نه برادران لومیر می‌دانستند که چند سال بعد مخترع سینما خواهند شد و نه میرزا ابراهیم می‌دانست که چند سال بعد اختراع برادران لومیر را به ایران منتقل خواهد کرد. ۱۰ سال بعد از این که ناصرالدین شاه پدر میرزا ابراهیم را بخشید و آن‌ها راهی تهران شدند، میرزا ابراهیم جوانی ۲۴ ساله بود که عکاسی خوانده بود. ناصرالدین شاه تصمیم گرفت همان‌طور که پدر میرزا ابراهیم برایش عکاسی می‌کرد، خود میرزا ابراهیم خان هم برای پسرش عکاسی کند و او به دستور شاه به خدمت مظفرالدین میرزا ولیعهد فرستاده شد.

میرزا ابراهیم در حالی به تهران بازگشت که هنوز در پاریس خبری از برادران لومیر نبود و آن‌ها هنوز سینما را اختراع نکرده بودند که نام‌شان این قدر مشهور شود.



یکی از عکس‌های صنیع‌الدوله از سواد و اطرافش

## اولین دوربین فیلم برداری در تهران

وقتی میرزا ابراهیم به ایران برگشت، در شهر خبرهایی بود. اعتراض‌های مردمی بالا گرفته بود و زمزمه‌هایی بین مردم بود. آن‌ها از حکومت راضی نبودند و نارضایتی‌شان را بیان می‌کردند. سال ۱۲۷۵ شمسی، ناصرالدین شاه توسط میرزا رضا کرمانی به قتل رسید. بعد از مرگ ناصرالدین شاه نوبت به ولیعهد او مظفرالدین میرزا رسید. درست یک سال پیش از آن، برادران لومیر در پاریس دستگاه خود را به مردم معرفی کرده بودند و حالا پس از یک سال حتماً خبرش به میرزا ابراهیم هم رسیده بود. پدر میرزا ابراهیم پس از قتل ناصرالدین شاه دوباره به پاریس رفته بود. میرزا ابراهیم هم‌زمان که عکاس‌باشی شاه شده بود، در ذهنش آدم‌هایی را که در پاریس دیده بود و در کار عکاسی بودند مرور می‌کرد تا ببیند در میان‌شان کسی یا کسانی را به اسم لومیر به یاد می‌آورد یا نه. در این‌که آیا میرزا ابراهیم در گوش شاه هم از این اختراع تازه حرفی زده باشد یا نه کسی چیزی نمی‌داند، اما هرچه بود مظفرالدین شاه چهار سال بعد از شاه‌شدنش، هوس فرنگ رفتن به سرش زد. او در این سفر میرزا ابراهیم را هم همراهش برد که حالا لقب عکاس‌باشی به او داده بود. میرزا ابراهیم عکاس‌باشی از دو سال پیش با شاه فامیل هم شده بود، چون شاه، خواهر همسرش را به عقد او درآورده بود و میرزا ابراهیم خان به لحاظ نزدیکی‌اش به شاه، می‌توانست خرید دوربین را به او توصیه کند. با این‌همه در کتاب‌های تاریخ، ما از توصیه‌ی میرزا ابراهیم چیزی نمی‌خوانیم و شاید هم چنین توصیه‌ای در کار نباشد. در کتاب‌های تاریخ می‌خوانیم که مظفرالدین شاه به عکاس‌باشی دستور می‌دهد وسایل "سینماتوگراف" را بخرند.